

از : گنگ اسمینوف

نظریه‌ی « شخصیت » در جامعه‌شناسی

جامعه و شخصیت

ترجمه : عطاءالله نوریان

جامعه‌شناسان غرب معمولاً روندکشی متقابل بین فرد و جامعه ، بین فرد و فرهنگ را از نقطه نظر ثنوفرویدیسیم (۲) تفسیر می‌کنند . لاندیرگ باتک، و مک‌معتقدند که در جریان کنش متقابل اجتماعی، محیط اجتماعی (گروه‌های اجتماعی و فرهنگ) نوعی واکنش در انسان به وجود می‌آورد و انسان ، به نوبه‌ی خود ، بر اساس خصوصیات اندامی ، زیستی و روانی خویش به جذب یا دفع این علائم می‌پردازد و بدین ترتیب خصوصیات شخصیت خود را که در نوع معینی از رفتار اجتماعی جلوه‌گر می‌شود ، حفظ می‌کند و یا توسعه می‌بخشد . در نتیجه تنها اطلاعی که از این روند شعور انسان در اختیار داریم این است که این روند فعالیت است که به وسیله‌ی آن شخص رفتار یازندگی خود را « از نو سازمان می‌دهد » .

اما پیش از آنکه بگویم که به دنیا می‌آید و نه بدکار ، بلکه به هنگام تولد هر دو دسته صفت ، صرفاً به صورت استعداد و توانایی درونی وجود دارند و این صفات طبق محیط و آموزشی که وی در خانواده و جامعه به دست می‌آورد ، شکل می‌گیرند .

فعالیت روانی حاصل پوشش‌های روانی و بیولوژیکی که به وسیله‌ی عمل مکانیکی محیط خارج به وجود می‌آیند نیست ، بلکه زاییده‌ی وحدت اورگانیک شرایط داخلی و تأثیرات (اجتماعی) خارجی است . فعالیت روانی اصولاً ناشی از فعالیت مغز انسان است و در عین حال بازتاب جهان به عنوان واقعیت عینی و حاصل شناخت آن است . به عبارت دیگر ، فعالیت مغز و شناخت جهان دو جنبه‌ی «جفا تشدنی» روندی واحد هستند . این دو جنبه ارتباط روان و ذهن و عمل آن را از لحاظ انعکاس دنیای عینی نشان می‌دهند . آزمایش‌ها و بررسی‌های متعددی که توسط دانشمندان شوروی صورت گرفته ، به ویژه تحقیقات پ . آنوخین ، گک گالبرین آ . لئونتیف ، آ . لوریا و س . ژوبینشتاین نشان می‌دهند که فعالیت روانی چیزی نیست مگر « کار کرد (فونکسیون) مغز و انعکاس جهان خارج ، زیرا فعالیت مغز خود بازتابی است که توسط جهان خارج مشروط و تعیین می‌شود . »

کنش متقابل یک موجود زنده‌ی عالی (میمون) ، که استعداد بیولوژیک برای تکامل دارد ، با جهان خارج و نیازهای زندگی این میمون مغز او را طوری پرورش داده که به صورت اندام فعالیت روانی و عملی انسان درآید - و این همان بنیان مادی واقعی است که رابطه‌ی شناخت را با جهان خارج تعیین می‌کند ، این همان بنیان ذات‌شناسانه (۷) است که بر اساس آن عمل شناخت واقعیت عینی توسط انسان صورت می‌گیرد ... آنچه منشاء پدیده‌های روانی را تشکیل می‌دهد و عامل تعیین‌کننده‌ی آنست ، دنیای مادی است . »

درك مادی طبیعت و فعالیت‌های اجتماعی و اجتماعی - روانی ، پایه‌ی علمی به وجود می‌آورد تا به کمک آن عواملی که در تعیین شخصیت انسان به عنوان موجودی اجتماعی دخالت دارند ، مشخص گشته و نیز قوانین عینی ناظر بر این روند آشکار شود و شرایط لازم برای کنترل

جامعه‌شناسان غرب معمولاً روندکشی متقابل بین فرد و جامعه ، بین فرد و فرهنگ را از نقطه نظر ثنوفرویدیسیم (۲) تفسیر می‌کنند . لاندیرگ باتک، و مک‌معتقدند که در جریان کنش متقابل اجتماعی، محیط اجتماعی (گروه‌های اجتماعی و فرهنگ) نوعی واکنش در انسان به وجود می‌آورد و انسان ، به نوبه‌ی خود ، بر اساس خصوصیات اندامی ، زیستی و روانی خویش به جذب یا دفع این علائم می‌پردازد و بدین ترتیب خصوصیات شخصیت خود را که در نوع معینی از رفتار اجتماعی جلوه‌گر می‌شود ، حفظ می‌کند و یا توسعه می‌بخشد . در نتیجه تنها اطلاعی که از این روند شعور انسان در اختیار داریم این است که این روند فعالیت است که به وسیله‌ی آن شخص رفتار یازندگی خود را « از نو سازمان می‌دهد » .

مرداك (۳) ، مردم شناس امریکایی ، ادعای می‌کند که دانش انسان اساساً به وسیله‌ی واکنش‌هایی که از سائقه‌های زیستی (مانند گرسنگی و ...) محرک‌های اجتماعی (کنش متقابل اجتماعی) ، عادات (خجایی) که در اثر تکرار یک انگیزه به وجود می‌آیند) و محدودیت‌های واکنش‌های احتمالی (محدودیت‌های فرهنگی غرایز) سرچشمه می‌گیرند ، محدود می‌شود . [۷۲ ؛ ۱۲۸]

بدین ترتیب رفتار اجتماعی و ، در نتیجه ، « دانش » (۴) که این رفتار بر آن متکی است تا حد فعالیت‌های اجرایی اورگانیکسم انسان منزل می‌یابد ؛ ارگانیکسمی که نسبت به کلیه‌ی علائم خاص دریافت شده از دنیای خارج ، یا سائقه‌ها و غرایز بیولوژیک که توسط ماهیت بیولوژیک انسان تعیین می‌شود ، واکنش نشان می‌دهد . اما جنبه‌ی آگاهانه‌ی رفتار انسان که مبتنی بر دانش و کنش متقابل فعال با دنیای مادی عینی است ، در نظر گرفته نمی‌شود .

این نظر در تازه‌ترین آثار جامعه‌شناسان بورژوا به بارزترین شکل بیان شده است . آ . اینکلس (۵) ، جامعه‌شناس امریکایی در تعریف روانشناسی می‌نویسد و به نظر من روانشناسی یعنی مطالعه‌ی ساخت و نحوه‌ی کارگزاری سیستم شخصی (۶) ، یعنی سیستم اعمالی که نوعی اورگانیکسم بیولوژیک ، به خصوص موجود انسانی را مشخص می‌گرداند . »

بسیاری از جامعه‌شناسان غرب ، علیرغم گفتارهای خود درباره‌ی جوهر «اجتماعی» انسان و صرفنظر از اختلافی که درباره‌ی مسایل خاص دارند ، درباره‌ی تأثیر عامل بیولوژیک در فعالیت‌های روانی انسان و نالنتیجه در رفتار اجتماعی او متفق‌النظر هستند . مریل می‌نویسد : « بشر

این روند فراهم گردد .

پارویی از جامعه‌شناسان قبول دارند که شخصیت و جامعه را نمی‌توان از یکدیگر جدا کرد . چنانچه می‌نویسد : « فرد نمی‌تواند جدا از فرهنگ و جامعه زندگی کند و فرهنگ و جامعه هم ، فقط در شخصیت و رفتار فرد واقعیت پیدا می‌کند . »

و این واقعیتی است انکار ناپذیر . بنیانگذار فلسفه علمی پیش از یکصد سال قبل ، این واقعیت را آشکار کرد . فعالیت روانی انسان و آگاهی وی به وسیله فردیت و روابط زندگی تعیین می‌شود ؛ اما انسان در عین حال که مجموعه‌ی روابط اجتماعی است ، بازتاب این روابط نیز هست . از یک طرف روابط اجتماعی افراد ، به‌طور عینی با فردیت آن‌ها به‌مقابله برمی‌خیزد ، اما از طرف دیگر ، همین روابط در شخصیت های فردی ایشان حالت و شکل شخصی پیدا می‌کند ، زیرا افراد در واقع تجلی مادی روابط اجتماعی هستند .

بدیهی است که « خانواده در تعیین شخصیت و تکامل فرد نقش مهمی دارد . » و « اگر از نظر زبان ، نوع پوشاک ، رای دادن ، آداب غذاخوری ، روابط والدین و فرزند اختلافاتی به چشم می‌خورد ، به‌سبب آنست که اولاد انسان‌ها در گروه‌هایی زندگی می‌کنند که هنجارهایشان بایکدیگر متفاوت است ، ثانیاً تجربیات اجتماعی انسان‌ها بسیار متفاوت و متنوع است . »

تفاوت های مربوط به روش شناسی ، از تضاد عقاید درباره‌ی ماهیت اشکال و وسایل کنش متقابل اجتماعی افراد و گروه‌های اجتماعی در روند جامعه پذیری (۸) و ماهیت مکانیسم این روند سرچشمه می‌گیرد .

جامعه شناسان اغلب اوقات روابط بین افراد و گروه‌های اجتماعی را تا حد « تصویر » (۹) روابطی که کودک در سال‌های اول دوران کودکی با والدین و همبازی های خود دارد پائین می‌آورند ؛ اینان کنش متقابل اجتماعی را تا حد فعالیت های غریزی کودک کاهش داده و آن را از دیدگاه شو - فرویدیسیم تفسیر می‌کنند ، گرین می‌نویسد : « بدین گونه فرهنگ به شیوه‌ی شخصی شده (۱۰) به کودک انتقال می‌یابد . فرهنگ به عنوان عاملی که با نفس فرد ملازمت دارد و کودک آن را با جدیت و به کمک دیگران بنا می‌کند ، اکتساب می‌شود . فرهنگ در درون نفس تثبیت می‌شود ، و روی آن متمرکز می‌شود . این فرهنگ با شناخت فرد نسبت به خویش و با نقشی که فعلاً ایفا می‌کند و آنچه در آینده قصد انجامش را دارد و نیز با هدف‌های آینده فرد می‌آمیزد . »

پانک و مک در مورد ادغام (۱۱) فرد در گروه‌های نخستین و ثانوی قواعد معینی وضع کرده‌اند .

موقعیت‌های گروه نخستین

۱ - مقاومت و خشونت در مقابل تربیت کشمکش با گروه‌های بیرونی ، مثلاً با صاحبان مشاغل ، طبقات ، نژادها ، کلیساها ، کشورها و سایر عواملی که امکاناتی برای ابراز خصومت به‌وجود می‌آورند .

۲ - رقابت شدید بین فرزندان برای کسب منزلت در خانه .

۳ - کشمکش و رقابت با همبازی ها ، یا مقاومت در برابر بزرگسالان در مورد بازی یا در سایر گروه‌ها .

ظواهر مرحله‌ی اول ادغام فرد با مخالفت و خصومت و مرحله‌ی دوم با مهر و همدان شدن (۱۳) همراه است .

ادغام شخصیت در سطح گروه نخستین

۱ - مهر و محبت یکسان باشد با پدر ، مادر همکاری با گروه‌های بیرونی ، مثلاً صاحبان مشاغل ، طبقات ، نژادها ، کلیساها ، کشورها و سایر عواملی که می‌توانند برای همدان شدن و همکاری متقابل مورد استفاده واقع شوند .

۲ - همکاری و محبت نسبت به خواهران و برادران مهر و محبت به دوستان و همسایگان یا اعضای اجتماع نخستین .

جامعه شناسان غرب به‌کمک این شما (۱۴) می‌خواهند ثابت کنند که خصایص اصلی شخصیت (متن‌ها ، عادت‌ها و غیره) و اشکال کنش متقابل اجتماعی‌یی که این خصایص در گروه‌های «نخستین» بر اثر آن‌ها شکل می‌گیرند ، در گروه‌های «ثانوی» به مقیاس وسیع‌تر بار دیگر ظاهر می‌شوند .

در مرحله‌ی اول (در گروه‌های «نخستین») آگاهی و خودآگاهی فرد توسط فعالیت‌های غریزی در رابطه با والدین و سایر کودکان شکل می‌گیرد . در مرحله دوم (در گروه‌های «ثانوی») آگاهی و آگاهی اجتماعی فرد مظهر خصایصی است که در مرحله‌ی اول در فرد به وجود آمده است . این عقیده با نظریات شو - فرویدی درباره‌ی غرایز انسانی شباهت و قرابت بسیاری دارد ؛ شو - فرویدیسیم تعبیر خردگرایانه‌ی (۱۵) کنش متقابل اجتماعی را با تعبیر ذهنی پندار گرایانه‌ی وسایل ارتباط که این کنش متقابل به وسیله آن‌ها تحقق می‌یابد ، در هم می‌آمیزد .

ج - بالدوین عقیده دارد که هرگز نمی‌توان افکار (شخصی سن) فرد نسبت به خودش را از خود او جدا کرد و گفت که فرد هنگام تفکر درباره‌ی خود درباره‌ی دیگری نیز فکر نمی‌کند ... من و دیگری در فکر ما ، امری واحد هستند . « و دریافته‌ی که س . کولی از روابط بین گروه اجتماعی و شخصیت (« نفس تصویر شده یا نفس در آینه ») دارد ، همین عقیده‌ی بنیان یافته بالدوین است .

بدیهی است که طرز تلقی فرد نسبت به شخصیت خویش از لحاظ جنسی ، روانی و اجتماعی ، به وسیله‌ی طرز تلقی سایر افراد تعیین می‌شود . بنا به عقیده‌ی کولی ، « نفس در آینه » از سه عامل اساسی تشکیل می‌شود : تاثیر حضور فرد بر افراد دیگر ؛ تاثیر ارزش یابی دیگران نسبت به حضور فرد ؛ احساس غرور یا شرمندگی فرد .

اگر مقصود کولی آن باشد که فرد از طریق سایر افراد خود را می‌شناسد ، پس حق با او است . بنیانگذار فلسفه‌ی علمی در این باره نوشته است : « از این لحاظ انسان به کالا شباهت دارد . از آن‌جا که انسان هنگام تولد آینه‌ی یا خود ندارد ، یا مانند بیروان فیخته فقط به این اطلاع که « من ، من هستم » اکتفا نمی‌کند ، پس نخست در وجود دیگران است که خود را می‌بیند و می‌شناسد . پیتز ، تنها پس از آن که خود را بآیینه مقایسه می‌کند به هویت خود ، به‌عنوان انسان ، پی می‌برد . و بدین ترتیب پل ، در قالب شخصیت خویش به‌نظر پیتز به‌صورت تیپ انسان genus homo (نوع انسان) در می‌آید . »

این امری بدیهی است که فرد با نگرستن در آینه یا دیدگان سایرین به‌وجود خود به‌عنوان یک شخص پی می‌برد . اما آنچه قابل ایراد است آن است که کولی این ژوئید را فقط به‌وسیله‌ی « تاثیر سایر افراد بر روی فرد » تبیین می‌کند . کولی توسعه‌ی خودآگاهی انسان را که در اثر کنش متقابل با جهان عینی ایجاد می‌شود ، نادیده می‌گیرد . فرد بر اثر نفوذ سایر افراد از وجود خودآگاه می‌شود ، ولی این آگاهی به ناچار از طریق شعور او نسبت به امور ، که در جریان فعالیت‌های عملی زندگی تحصیل می‌شود ، و (آنچه اهمیت خاص دارد) از طریق شعور نسبت به فرآورده‌های فعالیت های مادی و معنوی خود ، و از طریق آنچه به وی تعلق دارد و در آن آگاهی خود را محقق می‌کند - یعنی تکلم ، نقاشی ، پوشاک و ... « منکر » (۱۶) می‌شود .

در دست‌نوشته‌های فلسفی و اقتصادی سال ۱۸۴۴ تصویر روشنی از تکامل خودآگاهی یعنی ذهن ، در روند فعالیت های حسی - عملی انسان دیده می‌شود ؛ « می‌بینیم که چگونه تاریخ کار (۱۷) و موجودیت عینی کار در حکم کتاب گشوده‌ی است که بر صفحات آن توانایی های ذاتی انسان نگاهشته شده است و یا به عبارت دیگر تاریخ کار و موجودیت عینی کار ، حکایت از روان شناسی انسان دارد ، تاکنون روان را از جسم و وجود ذاتی انسان مستقل در نظر می‌گرفتند ، زیرا انسان‌ها وقتی به قلمرو ناشناخته‌ی روان قدم می‌گذاشتند فقط درباره‌ی شیوه‌ی کلی هستی مذهب یا تاریخ به‌شکل انتزاعی و کلی آن مانند سیاست ، هنر ، ادبیات و غیره - می‌اندیشیدند و گمان می‌کردند این شیوه‌ی کلی همان واقعیت توانایی‌های ذاتی انسان و فعالیت - نوع انسان است در اینجا ما باتوانایی‌های ذاتی متعین (۱۸) انسان



شپوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی

به صورت اشیای محسوس ، بیگانه و مفید ، به صورت اشیای بیگانه ، که در کار مادی معمولی متجلی می شوند ، روبرو هستیم (این کار مادی معمولی را می توان چیزی از جنبش کلی به شمار آورد . همان طور که همان جنبش کلی را می توان جزء مخصوص کار محسوب داشت ، زیرا تاکنون کلیه فعالیت های انسان چیزی جز کار یعنی کار با هدف - یا فعالیت جدا شده از خود نبوده است) . آن روانشناسی بی که دستیافتنی ترین و معاصرترین بخش تاریخ به نظرش کتابی ناگشوده است ، نمی تواند علم حقیقی ، اصیل و جامع باشد . درباره علمی که خود را به دلخواه از این قسمت اعظم فعالیت انسانی کنار می کشد و نمی تواند به نقص خود پی ببرد ، و تازه وقتی این دریای تلاش انسانی در برابرش آشکار می شود برایش احتمالا مفهومی جز نیاز ، نیاز معمولی ندارد . چه می توان گفت ؟

گرین ، فرضیات کولی را با نظریه ی فروید درباره ی نقش ناخودآگاه در تشکیل شخصیت تکمیل می کند . او می نویسد : « انسان موجودی است اجتماعی ، انسان و جامعه در یکدیگر اثر کرده و باهم می آمیزند . بالین حال هسته یا خمیره ی ثابت و غیر قابل تبدیلی دارد که در مقابل جامعه پذیری هر چقدر بر پیچیدگی جامعه افزوده می شود ، سرنوشت انسان دهشتناکتر می شود . گرین با اشاره به فروید می گوید که « پیشرفت تمدن به بهای از دست دادن خوشبختی بشر صورت می گیرد ، زیرا هرچقدر تمدن پیش می رود احساس گناه انسان نیز افزایش می یابد . » علت این امر گویا آنست که انسان به مخالفت با طبیعت برخاسته و دنیایی مصنوعی خلق کرده

مقاومت می ورزد . بنا بر این می توان گفت که هستی یکپارچه ی انسان به دو عنصر ، یکی اجتماعی و دیگری ضد اجتماعی تقسیم می شود و عنصر ضد اجتماعی بر عنصر اجتماعی تسلط کامل دارد .

جامعه شناسان غرب معتقدند که (مردم) این دوگانگی را تراژدی انسان امروز می دانند . انسان ها « خودشان را دوست ندارند » و به « حسن نیت سایر افراد نیز باور ندارند » گرین می نویسد « مطالعاتی که درباره ی رفتار کودکان صورت گرفته ، احتجاجات فروید را تأیید می کنند . . . که (می گفت) نفس با محیط اجتماعی خود در ستیز است ... هیچ حیوان دیگری چون انسان این قدر آگاهانه بیرحم نیست .

اما در واقع امر هستی انسان به دو عنصر تقسیم نمی‌شود ، علت این دوگانگی نه در « دنیای نماد (سمبل)ها» بلکه در دو گانگی دنیای سرمایه داری نهفته است جامعه شناسانی که پیرو فروید هستند به «ناآگاهی» جنبه‌ی مطلق می‌بخشند و نقش آگاهی را چندان مورد توجه قرار نمی‌دهند ، اما ضم نشان داده که زندگی روانی انسان از پیوند و اتحاد عناصر آگاه و ناآگاه تشکیل شده است .

ذات بازتاب ذهنی این است که با جهت دادن انسان در یک موقعیت ، رفتار او را تنظیم می‌کند . این روند (بازتاب ذهنی) هم از عناصر شناخته و هم از عناصر ناشناخته تشکیل شده است .

س - رویبشتاین ، روانشناس شوروی ، می‌نویسد : « آگاهی عبارتست از شعور اصلی نسبت به جهان عینی ؛ روند روانی ، که در نتیجه‌ی آن شیئی (ایزه) شناخته می‌شود به وسیله‌ی خودش قابل شناخت نیست . روندها و پدیده‌های روانی به طور با واسطه ، یعنی از طریق همبستگی‌شان با جهان عینی ، شناخته می‌شوند . لازمه‌ی شناخت احساس این شخص است که همبستگی این احساس باشیئی محرك احساس و آماج این احساس را بشناسیم ؛ ناشناخته هم می‌تواند وجود مبتنی بر احساس را داشته باشد . البته احساس ناشناخته احساسی نیست که عموم مردم آن را تجربه نکرده باشند ؛ بلکه احساسی است که علت محرك آن و شیئی (ایزه) یا شخص آماج آن ، شناخته نیست . احساس انسان هر چند ناشناخته باشد ، واقعا وجود دارد ؛ حقیقت این احساس به عنوان واقعیتی روانی در تاثیر گذاری آن و مشارکت عملی آن در تنظیم رفتار و اعمال انسان نهفته است . »

رویبشتاین به حق خاطر نشان می‌کند که مسئله این نیست که در تنظیم رفتار انسان عوامل شناخته و ناشناخته موثرند ، گیریم که این عوامل در لحظه‌ی خاص ناشناخته باشند . در عین حال عناصر شناخته‌ی روان نقش تعیین کننده دارند در صورتی که عناصر ناشناخته نقش کاملا فرعی ایفا می‌کنند . اما جامعه شناسان بورژوا انسان را اسیر پنجه‌ی غرایزش می‌دانند و معتقدند که در فعالیت‌های روانی ، « ناآگاه » تعیین کننده است .
ج . مید در این باره نظریه‌ی کاملا متفاوتی ابراز می‌دارد : رفتار هر فرد با ارزیابی‌هایی که خود او از نقطه نظرهای دیگران دربارهی رفتارش می‌نماید تعیین می‌گردد . به عبارت دیگر هر فردی خود را جای سایر افراد می‌گذارد و از خود می‌پرسد که تحت شرایط مشابه دربارهی خود چگونه قضاوت می‌کند . مید می‌نویسد « شخص به عنوان خود یا فرد با به دنیای تجربه خویش می‌گذارد ولی این کار فقط وقتی میسر است که خود یا تجربه‌ی خود را ، مثل سایر افراد که ایزه‌ی او هستند ، به صورت ایزه‌ی خویش درآورده باشد ، و فرد فقط وقتی ایزه می‌شود که طرز تلقی سایر افراد را نسبت به خود ، در محیطی اجتماعی که هم او و هم آنان در آن دخالت دارند ، اتخاذ کند .

اما مید هشدار می‌دهد که این فقط « مرحله‌ی اول » تکامل « خود » به عنوان محصول اجتماعی است . « مرحله‌ی دوم » تکوین « آگاهی اجتماعی » وقتی شروع می‌شود که فرد نقش کل جامعه را اتخاذ کند . « فردی که می‌خواهد « خود » خویش را به کاملترین صورت در آورد ، کافی نیست که طرز تلقی سایر افراد را نسبت به یکدیگر در روند اجتماعی انسان اتخاذ کند و صرفا از همین طریق کل روند اجتماعی را در تجربیات فردی خود دخالت دهد ؛ علاوه بر این باید همانطور که تلقی‌های سایر افراد را نسبت به خود ونسبت به یکدیگر اتخاذ می‌کند ، نگرش‌های این افراد دربارهی مراحل با جنبه‌های مختلف فعالیت مشترک اجتماعی (که همه‌ی این افراد به عنوان عضو یک جامعه یا گروه سازمان یافته در آن شرکت دارند) بپذیرد ؛ سپس از طریق تعمیم دادن به این تلقی‌های فردی یا نسبت به برنامه‌های مختلفی که اجتماع در زمان معینی در دست اجرا دارد یا نسبت به مراحل مختلف و بزرگتر روند کلی اجتماعی که زندگی فرد را تشکیل می‌دهد این برنامه‌ها نیز جلوه‌های خاص آن هستند ، اقدام و عمل کند . »

مید این روند را « قرار دادن خود به جای دیگری تعمیم یافته (۱۹) می‌نامد .

ظاها در جریان همین روند است که فرد چیزی به دست می‌آورد

که « آن را اصول او ، یا طرز تلقیات او نسبت به ارزش های جامعه ، که مورد قبول تمام اعضای آن جامعه است ، می‌نامیم . فرد خود را به جای دیگری تعمیم یافته ، که در حکم تجربیات مشکل کلیه‌ی اعضای گروه است ، می‌گذارد . »

نظریه‌ی مید راجع به « دیگری تعمیم یافته » یکی از تعبیرات مربوط به تکامل شعور اجتماعی (در سطوح مختلف) و رابطه‌ی آن با شعور فردی است . اعمال هر فرد بنا بر حای حاوی برخی ویژگی‌های اجتماعی - روانی مشترك میان اکثریت اعضای همان گروه است . اما این ویژگی‌های مشترك نتیجه‌ی ارزیابی‌های ذهنی فرد نیست ، ینکه زائیده‌ی روابط مادی‌ست که خصلت گروه اجتماعی فرد را تعیین می‌کند ، وحدتی که در سطوح مختلف ، بین روحیات فرد و روحیات اجتماعی وجود دارد ، بر اثر وحدت جهان مادی که محتوی روان را تعیین می‌کند ، به وجود می‌آید . تفاوت‌های بین این دو ناشی از تفاوت درجات انعکاس جهان مادی است .

جامعه شناسان غرب عامل اساسی را که ساخت (۲۰) ذهنی گروه معینی از افراد را تعیین می‌کند ، یعنی تاثیر زندگی و کار روز مره را بر روی شخصیت این افراد ندیده می‌گیرند . رویبشتاین می‌نویسد « کسانی که آگاهی اجتماعی - افکار و مفاهیم تثبیت شده در زبان و علم - را زائیده‌ی کش‌های متقابل شعور افراد به شمار می‌آورند ، متوجه این حقیقت نیستند که محتوی عینی زبان و علم عملا به وسیله‌ی وجود اجتماعی تعیین می‌شود ، اعتقاد به این که آگاهی فردی صرفا انعکاس محتوی ذهنی آگاهی اجتماعی است ، بر اساس جدایی و تفکیک آگاهی فرد از وجود مادی ، یعنی روند واقعی زندگی قرار دارد . زندگی فرد طرز تلقی او را نسبت به افکار اجتماعی که در جریان تکامل تاریخ پدید آمده و در جامعه‌ی معینی مسلط هستند ، تعیین می‌کند . اینکه فرد چگونه و چه نوع افکاری را بر می‌گزیند به محتوی واقعی زندگی بستگی دارد . اگر وجود - خواه وجود فردی و خواه وجود اجتماعی - را محدود کنیم ، نمی‌توانیم از آگاهی فردی به آگاهی اجتماعی ، یعنی ایدئولوژی و افکاری که به وسیله‌ی وجود اجتماعی ایجاد می‌شوند برسیم ، و نه می‌توانیم آگاهی فردی را که در آن عناصر فردی و اجتماعی کش متقابل بسیار نزدیکی دارند ، به عنوان تصویر محض شعور اجتماعی که از زندگی واقعی فرد مستقل است ، تفسیر کنیم .

درک ایده‌آلیست های ذهنی از همبستگی روان فردی و روحیات اجتماعی بر اساس فرضیه‌ی فردی‌شان توفیس قرار دارد که طبق آن مفهوم « گروه اجتماعی » با مفهوم خانواده‌ی بدوی ، در زمانی که فرد هنوز خود را از خانواده جدا نکرده و خود خویش را آشکار نکرده و با خانواده‌ی خود نوعی مجموعه‌ی ارگانیک واحد را به وجود می‌آورد ، یکسان است . اما این یکسان پنداری نادرست است . فیلسوفی در این باره می‌گوید « دیگر لازم نیست فوید تلقی‌های تجربیات شخصی باشد ؛ نتایج تجربیات چندتن از اجدادش می‌تواند جایگزین تجربیات شخصی او گردد . »

آگاهی انسان در جریان تاریخ بشر تکامل یافته است . آ . اسپیرکین ، فیلسوف معروف ، می‌نویسد که انسان با تعیین طرز تلقی خود نسبت به دیگران موقعیت خویش را در نظام تولید تعیین کرد ، و از وجود خود ، به عنوان فردی مستقل ، آگاه شد ، انسان از راه شناخت طرز تلقی خود نسبت به طبیعت و سایر افراد نگرش آگاهانه‌تری نسبت به خود و فعالیت‌هایش پیدا کرد . خودآگاهی فرد ، که به تدریج ایجاد شد ، به صورت توانایی انعکاس دنیای خارج و توانایی جدا شدن از محتوی فعالیت فکری خویشتن و تحلیل آن به عنوان امری شخصی ؛ یعنی چیزی که جزو « نفس » است و چون تعلق به ذهن شخص مورد نظر دارد ذهنی است ، تجلی می‌کند . »

ویژگی اساسی تشکیل شخصیت این است که شخصیت خود زائیده‌ی روابط اجتماعی و آموزش و پرورش است و در عین حال خود انسان نیز نیروی است که به استقرار این روابط و اشکال مختلف آموزش و پرورش کمک می‌کند . در ترهایی دربارهی فوئرباخ می‌خوانیم که کمبود اساسی کلیه‌ی مکاتب مادی پیشین آن بوده که دنیای واقعیت و عینیت و محسوس را فقط شیئی یا شکل تفکر می‌دانستند نه فعالیت ذهنی انسان . آن آیین مادی‌گرا که انسان را محصول شرایط و تربیت می‌دانند و معتقد است که

جامعه و شخصیت (بقیه)

دارند : مادام که انسانها در روابط متقابل معینی بسر می‌برند ، فکر و عملشان دقیقاً همانست که هست . هیچ مقامی نمی‌تواند یا این منطق بستیزد : جریان طبیعی حوادث (یعنی همان منطق روابط اجتماعی) کلیدی تلاش‌های او را نقش بر آب خواهد کرد . ولی اگر من بدانم که به سبب تغییرات روند اقتصادی واجتماعی تولید ، روابط اجتماعی در چه جهتی تغییر می‌کند خواهم دانست که روانشناسی اجتماعی در چه جهتی تغییر خواهد کرد ؛ بنابراین من موضوعی هستم که می‌توانم روی رویدادهای تاریخی اثر بگذارم . معنی این حرف اینست که بیدک مفهوم من هنوز هم قادر بساختن تاریخ هستم و لزومی ندارد صبر کنم تا تاریخ خلق بشود .

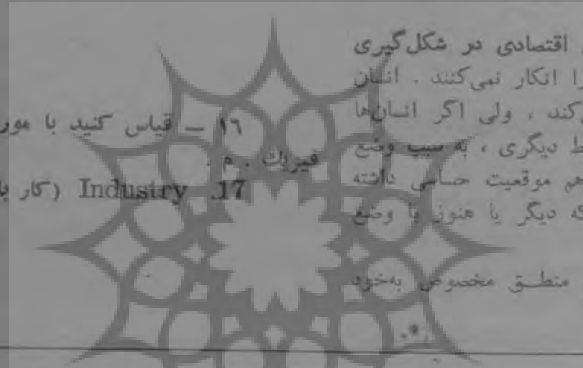
انسان‌های متفاوت ساخته‌ی شرایط و تربیت متفاوت هستند ، این حقیقت را از نظر دور می‌دارد که این انسانها هستند که شرایط محیط را تغییر می‌دهند و خود مری نیز به تربیت نیازمند است . بنابراین کار این آیین ناگزیر بدانست که جامعه را به دو بخش تقسیم کند و یک بخش آن را برتر از دیگری بداند (مثلاً در عقاید رابرت اوان) .

نویسنده‌ی « ترهائی درباره‌ی فوئرباخ » معتقد است که مسئله‌ی عمده‌ی علم جامعه دقیقاً عبارتست از تبیین این مسئله که چگونه انسانها درحالی که خود زائیده‌ی محیط هستند ، می‌توانند محیط را دگرگون کنند . او نشان داد که روابط تولید توسط شرایطی مستقل از اراده‌ی انسان به وجود می‌آید . اما ممکن است تغییر این شرایط درجهت مطلوب صورت نگیرد . ماهیت « ساخت اقتصادی » و جهت تغییرات آن نه به اراده‌ی انسان بلکه به وضع نیروهای تولید و به تغییراتی که در اثر توسعه‌ی نیروهای تولید در روابط تولید به وجود می‌آید ، بستگی دارد . فیلسوفی در این باره می‌گوید : « انسانها خود تاریخ خویش را می‌سازند ولی این کار را براساس اراده و برنامه‌ی مشترک و یا حتی در جامعه‌ی نامشخص و نامحدود انجام نمی‌دهند . خواسته‌های آنها با یکدیگر مغایر است ، به همین دلیل است که تمام این گونه جامعه‌ها تحت حکومت ضرورت قرار دارند ، و تصادف نه تنها در تکمیل این ضرورت می‌کوشد بلکه اشکال تجلی آن را نیز فراهم می‌آورد . »

1. Personality.
2. Neo-Freudism.
3. Murdock.
4. Knowledge.
5. A. Inkles.
6. Personal system.
7. Ontological. (از Ontology — ذات‌شناسی بود شناسی) .
8. Socialisation.
9. Projection.
10. Personalised.
11. Integration.
12. Secondary Group.
13. Identification.
14. Scheme.
15. Irritationalist.
16. — قیاس کنید با مورد استعمال این کلمه در مبحث نور در فیزیک .
17. Industry (کار با مقصود و هراه . باتلاش ، سعی) . م .
18. Objectified.
19. Generalised self.
20. Mawe - up.

جامعه‌شناسان علمی وقتی از اهمیت عامل اقتصادی در شکل‌گیری شخصیت سخن می‌گویند ، نقش مهم ایده‌تولوژی را انکار نمی‌کنند . انسان اجتماعی ، خود روابط اجتماعی خود را خلق می‌کند ، ولی اگر انسانها نوع خاصی از روابط را ایجاد می‌کنند ، نه روابط دیگری ، به سبب وضع نیروهای تولید است . هیچ فردی ، هرچقدر هم موقعیت حساسی داشته باشد ، نمی‌تواند روابطی را بر جامعه تحمیل کند که دیگر یا هنوز یا وضع نیروهای تولید مطابقت ندارد .

پله‌خاتوف می‌نویسد : « روابط اجتماعی متعلق مخصوص به خود



رسان نیست . مثلاً انتخاب معادل « استعداد» برای واژه Capacity که دارای معانی گنجایش ، اهمیت صلاحیت ، ظرفیت و اهمیت قانونی است از نمونه‌ان واژه‌هاست برای واژه Fashion که دارای مفاهیمی مانند رسم آیین ، روش ، سبک ، طرز ، اسلوب ، طریقه ، ترکیب ، و شکل است تنه‌مفهوم « مدوآسا» انتخاب شده . همچنین برای واژه Judgement معادلهای حکم و قضاوت انتخاب شده که علت عدم انتخاب مفهوم «داوری» برای آن پیدا نیست .

۱۱- بهمن ۵۲

بشمار آید ولی موجب ابهام است و دقت خواننده نیز نمیتواند این ابهام را روشن کند .

مثلاً در برابر برخی واژه‌های خارجی می‌تواند مفهوم واژه شکل تلفظ اصلی آنها فقط ضبط شده که برای لغتونه میتوان در واقع مفهوم بسیارست کتاب به واژه‌های : (کوفت) —

— (Coup d'état) —

(مانا - Mana) —

(مانی-تو - Manitou) — (کلان

(Clan) — (کارتل Cartel) -

(اسکی زوفره نی)

(Schizophrenia

(Sib - (تراست -

(Trust) - (توت Totem) -

(واکان - Wakan) - (زیگزاگ -

Zigzag) اشاره کرد .

مفاهیم و معادلهای برگزیده

شده برای برخی از واژه‌ها با

توجه به مفاهیم تثبیت شده آن

واژه که درحال حاضر در زبان

علمی و رسمی مصطلح است ،

Accumulation

— Dispersion برای واگرایی خود مداری برای

— Egocentrism

برون‌کوچی برای

— Emigration

درون‌کوچی برای

Fixism

ایست‌گرایی برای

و براساس مفهوم « انگار » برای

Idea کلمه مرکب « انکارگان

شناس » را برای ایدئولوژیست

انتخاب کرده است .

روان نژندی برای -

Psychoneurosis و معادل

زیبای نوزایش برای رنسانس و

روان رنجوری برای

Psychopathy

دهها واژه نو و زیبای دیگر کوشش

و پژوهش گرانقدر را نشان میدهد .

*

اما در واژه‌نامه و چگونگی

گزینش مفاهیم معادل برای واژه‌ها

گاه مواردی پیشم می‌خورد که

گرچه نمیتواند یک تقصیر کلی

آریانپور (بقیه)

(Super) مانند « ابرمرد » (Superman) و « ایرمن » (Super-ego) بر ساخت کلمات مرکب فارسی استوارند . دکتر آریانپور با چنین تمهیدات و آمادگیهای علمی و فرهنگی‌ای به ساختن معادلهای فارسی واژه‌های جامعه‌شناسی پرداخته و سهم بزرگی را در غنای زبان فارسی معاصر و گسترش قلمرو آن برای پذیرفتن مفاهیم علوم جدید بویژه دانش جامعه‌شناسی تعهد کرده است .

واژه‌ها و معادلهای و مفاهیم نوی که در زیر آمده است توجیه‌کننده بخشی از کوشش ستایش‌انگیز اوست :

خودپویا برای Autodynamic سفید سالاری برای

— Albocracy

میانین شهر برای Centralcity

انباشتی فرهنگی برای Cultural